

درآمدی بر تفاوت‌های الهام و وحی

حسام‌الدین خلعتبری*

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۲، تاریخ تصویب: ۹۱/۱۲/۲۰)

چکیده

الهام القاء چیزی در قلب، مخصوص است به این که از جانب خدا . . . (راغب، ۱۴۱۲ق: ماده لهم) یا با واسطه ملک مأمور باشد (قریشی، ۱۳۶۱: ج ۵-۷، ماده لهم). منظور از وحی، کاربرد رسالی آن می‌باشد، یعنی ارتباط ویژه خداوند با پیامبران . . . الهام در اصطلاح عرفانی نوعی اخبار و افاضه الهی برای انسان است که او را به انجام عمل فرامی‌خواند. تفاوت ماهوی الهام و وحی اولیاء مشخص نمی‌باشد، هر چند به نظر می‌رسد هر دو در ماورایی بودن مشترک هستند. از این رو الهام خاص که همان علم امام می‌باشد، از جهت ماهیت با وحی رسالی پیامبر تفاوتی ندارد، ولی با توجه به روایات، سزاوار نیست نام وحی بر آن نهاد. با توجه به برخی ویژگی‌های وحی و الهام، تفاوت‌هایی قابل ذکر است که برخی از این جمله‌اند: وحی از خواص نبوت، الهام از خواص ولایت، روشن بودن منبع وحی برای پیامبر و . . . دریافت‌های اولیاء الهی غیر معصوم، حتی معصوم فقط به بسط کمی شریعت کمک می‌کند. از احادیث استفاد می‌شود که ائمه معصومین (ع) از نوعی علم برخوردار بوده‌اند و این قبیل علوم شبیه وحی بوده است که تحدیث و شاید الهام نام بردار باشد. علوم اولیاء (عرفا) نیز از منبع علم امامان و پیامبر تغذیه می‌شود و در رتبه علوم اولیاء معصوم نمی‌ایستد، از این رو هیچ عارف کاملی ادعای تجارب فریه‌تر از نبی و امام نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: وحی، الهام، علم امام، اولیاء الهی، پیامبران

*. E-mail: khalat.hesam@yahoo.com

مقدمه

بررسی واژه‌هایی که به نحوی با وحی رسالی مرتبط است ضروری به نظر می‌رسد، زیرا در صورت عدم تبیین، بیم آن می‌رود که تفسیرهای اقلی در حوزه روشنفکری این تفاوت‌ها را نادیده گرفته و ساحت وحی را با عناوین نزدیک تفسیر نمایند. به عنوان مثال بر طبق برخی متون شیعی، الهام به اهل بیت (ع) ادامه وحی رسالی دانسته شده، یا تجربه نبوی را به مثابه وحی دانسته‌اند. حال اینکه بیان تفاوت‌ها، سوء برداشت‌ها را رفع نموده و حق جویان را به حقیقت رهنمون می‌گرداند. فرضیه اصلی این است که تفاوت وحی و الهام عام، ماهوی است، هر چند الهام خاص شاید از جهت ماهیت با وحی رسالی متفاوت نباشد. در عین حال سوالاتی نیز در این میان وجود دارد، از جمله اینکه آیا در دیدگاه عرفا حقیقت وحی و الهام یکسان است؟ فرق الهامی که حجیت دارد با الهام غیر حجت چیست؟ آیا الهام اولیاء موجب بسط کیفی شریعت می‌گردد؟ آیا علم امام (تحدیث=الهام خاص) با وحی تفاوت دارد؟ آیا در روایات علوم اولیاء معصوم در قوه وحی دانسته شده است؟ در این نوشتار سعی شده از الگوی ذیل پیروی شود: ابتدا به بررسی لغوی و اصطلاحی (عرفانی) توجه شده، سپس تفاوت‌ها با توجه به بعضی ویژگی‌های آنها بیان می‌شود. همچنین در مورد ادعای بسط کیفی شریعت با تجارب و الهام اولیاء معصوم و غیر آن اندکی درنگ شده است. در ضمن بحث، مطالب شایسته‌ای خصوصاً در موضوع کیفیت الهام اولیاء در روایات بیان شده است. در این گونه مباحث، روش درون دینی مورد استفاده قرار گرفته است هر چند از سنجش‌های عقلی نیز سود برده می‌شود. گفتنی است در این نوشتار توجه بیشتر به موضوع الهام است و به خصوص در مورد وحی، کاربرد رسالی آن مورد نظر است که در تعریف ذیل آمده است: ارتباط ویژه خداوند با پیامبران از راهایی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد (فرشته، مستقیم، و رای حجاب و در قالب گفتار یا نوشتار و ...). وحی در این معنا مافوق آگاهی عادی بشر (حس، عقل، تجربه عرفانی) و مقرون با عصمت انبیا است و نظیری در غیر آنان ندارد.

الهام از ماده «لهم» به معنای بلعیدن است. «لَهُمُ الشَّيْ لُهُمَا: اِبْتَلَعَهُ بِمَرَّةٍ» (قریشی، ۱۳۶۱: ج ۷، ماده لهم) و نیز به معنای انداختن مطلب در نفس آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۱۲: ۵۵۵). راغب گوید الهام القاء چیزی است در قلب و

مخصوص است به اینکه از جانب خدا و از ملاء اعلی باشد . . . (عبدالباقی، ۱۳۱۴ ق - ۱۳۷۲ ش: ص ۱۲۹) و نیز صاحب قاموس گوید الهام تفهیم بخصوصی است از جانب خدا یا ملک که مأمور است. این واژه تنها یک بار در قرآن در آیه شریفه ۸ از سوره شمس «فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا» آمده است (راغب، ۱۴۱۲ ق: ماده لهم) که به این معناست: خدا فجور و تقوای نفس را به نفس تفهیم کرد و نفس انسانی را طوری آفرید که ذاتاً خوب و بد و صلاح و فساد را می‌فهمد (قریشی، همان).

از احادیث استفاده می‌شود که ائمه معصومین از نوعی علم برخوردار بودند که شبیه وحی بوده است (در پایان این بحث به بیان احادیث و نتایج حاصله توجه خواهد شد).

اما در اصطلاح عرفانی، الهام نوعی اخبار و افاضه الهی برای انسان است که او را به انجام عمل فرا می‌خواند (جرجانی، ۱۳۷۰ ش: ص ۴۴). افرادی مثل خواجه عبدالله انصاری در مباحث عرفانی در پی یکسان‌سازی وحی و الهام هستند. او می‌گوید: الهام از بالاست و فراست آن است که امر غیبی را نه از طریق استدلال، بلکه از راه شهود روایت کرد: «هو استیناس حکم غیب من غیر استدلال بشاهد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۲۹۵: ص ۱۴۹). اگر فراست دارای مراتبی است الهام مرتبه عالی فراست است و آیه‌ای که بر این مقام ناظر است:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ

طرفک» گفت آن که در نزد او دانشی از کتاب بود، آن را پیش از آن که

چشمت را برگردانی می‌آورم» (نمل: ۴۰).

تعبیر «علم من الكتاب» که در آیه شریفه آمده است، به مقام الهام مربوط است (زیرا آیه درباره آصف است و بدیهی است که القای معارف به غیر پیامبران الهام خوانده می‌شود) الهام از آن محدثین است و محدثین اهل مکاشفه‌اند. در ادامه خواجه عبدالله انصاری و شارح منازل السائِلین ملا عبدالرزاق کاشانی سعی دارند الهام و وحی را یکی بدانند از این‌رو می‌گویند:

گام نخست، الهام نبی است. وحی در لغت به معنای اشاره خفی و پنهان است. الهام نیز به معنای القاء معنا در قلب و تفهیم امری در جان آدمی است. لذا این دو

واژه از نظر معنا متقاربنند، در قرآن وحی در مورد غیر انبیاء اطلاق شده «وَإِذْ أُوحِيتُ إِلَى الْخَوَارِجِينَ»، «وزمانی که به خواریون وحی فرستادم» (مائده: ۱۱۱). از سوی دیگر درباره انبیاء جز واژه وحی هم استفاده شده است از قبیل واژه «فهم» مثل «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» «پس آن را به سلیمان فهمانیدیم» (انبیاء: ۷۹). پس وحی به معنای عام آن با الهام به معنای عام آن مترداف است.

الهام گاهی سمعی و گاهی غیرسمعی است. بنابر مورد اول الهام و وحی از یک سنخ هستند و هر دو از سنخ کشف می‌باشند.

گام دوم: گام دوم الهام در مورد الهام غیر سمعی است که به طور معاینه‌ای روایت می‌کند.

الهام غیرسمعی (= معاینه) برای صحیح و معتبر بودن نیازمند شرایط ذیل است:

۱. صاحب آن سرّ مکتوم انسانی را ظاهر نسازد.
 ۲. نباید از حدود شرعی تجاوز کند و الا لقاء شیطانی است.
 ۳. نباید بر خطا باشد. شرط الهام آن است که با واقع مطابق بوده و از نزد خدا تنزل یابد و در غیر این صورت دیگر الهام نیست، بلکه کهنات است.
- گام سوم:** الهام عین تحقق است، یعنی الهامی که در طی آن حقایق آن‌گونه که هست دیده شوند و این عین، عین حقانی است، چنانچه در حدیث قرب نوافل آمده است. چنین الهامی جلاء خالص است و با هیچ صورت و همی همراه نیست (خواجه عبدالله انصاری، همان، ۱۲۲ - ۱۲۳).

توضیح اینکه: الهام می‌تواند ناب و خالص باشد که این الهام معنوی است و گاه با صورت رخ می‌دهد. ریشه مطلب هم این است که الهام (تکلم حق با عبد) متنوع است گاهی با واسطه است یعنی توسط فرشته‌ای لقاء می‌شود، حال صوتی باشد یا صرف لقاء معنا باشد؛ ظاهراً طبق این دیدگاه روایات تحدیث ناظر به صورت اول می‌باشد (کلینی، بی تا: ج ۱، باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث، ح ۱ و ...).

سپس می‌گوید: مورد اول که صوتی را شنیده و مقصود را دریابد مانند رؤیاهای پیامبر در اوایل نبوت، الهام بی‌واسطه همان ارتباط مستقیم حق و عبد می‌باشد (فیض کاشانی،

۴۰۰ق: ص ۳۶۰؛ *الفتوحات المکیه*، ابن عربی، بی‌تا: ج ۳: ۲۳۹) که آیه شریفه ۵۱ شوری اشاره به همین معنا دارد که از آن تعبیر به وحی کرده است.

بنابراین تحدیث قسمی از الهام با واسطه است از این رو الهام عام داریم که قسمی از آن طبق روایات، تحدیث نام دارد هر چند در مورد امامان معصوم همین الهام عام نیز بر طبق احادیث وارد شده است یعنی گاه صوتی را می‌شنیدند و گاه به قلبشان القاء می‌شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۶: ۵۸).

خلاصه اینکه طبق این دیدگاه: ۱. گاهی حق امری را در قلب عبدی القاء می‌کند؛ ۲. گاهی حقیقت والایی را در قالب الفاظ و تعابیر خاص برای بنده بازگو می‌کند [که قهراً شنیدنی و مسموع هستند] که به تعبیر خواجه عبدالله انصاری این زبان تمثیل است (همان)؛ ۳. گاه همان ارتباط مستقیم است و شخص حقیقت را می‌یابد.

هر سه مورد را می‌توانیم الهام بدانیم، زیرا دو مورد اول در قالب الهام عام می‌گنجد و مورد سوم هر چند در اصل معنای الهام شریک هستند، چون به هر حال القایی پیش می‌آید، ولی در اصطلاح قرآنی طبق آیه شریفه ۵۱ شوری «وحی» خوانده می‌شود.

دو نکته:

الهام بین نبی و ولی مشترک است، زیرا عرفا الهام را از خواص ولایت دانسته‌اند (قیصری، ۱۳۷۵ش: ص ۱۱۱) و با عنایت به اینکه پیامبران افزون بر مقام نبوت از مقام ولایت نیز برخوردارند، پس از این نوع از الهام برخوردارند.

نکته دیگر اینکه ممکن است در افراد دیگر القاهایی صورت گیرد که در معنای عام الهام شریک هستند، ولی الهام خاص که مصون از خطا و اشتباه باشد مخصوص اولیاء معصوم حق می‌باشد. از این رو ممکن است انسان‌های خوب الهام‌هایی داشته باشند، ولی روایی حقیقت را با یقین و قطع ندارند از این رو حجت نیست.

نتیجه اینکه هر چند وحی و الهام از نظر اینکه امری ماورایی هستند شریک هستند (الهام عام)، ولی تفاوت ماهوی آنها مشخص نیست. در اصطلاح قرآنی هر القایی وحی

گفته نمی‌شود همان‌طور که هر القایی را نمی‌توان الهام قلمداد نمود، زیرا تفاوت‌هایی از ویژگی‌های آن دو بیان شده که یکسان انگاری را مشکل می‌سازد.

تفاوت‌های وحی و الهام

همان‌طور که گفته شد تفاوت ماهوی وحی و الهام اولیاء بر ما روشن نیست، چون ما نه حقیقت وحی را می‌توانیم درک کنیم و نه حقیقت الهام را تا مقایسه آنها را دریابیم که آیا دارای یک حقیقت هستند یا خیر (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ص ۲۴، ۲۷)، ولی با این حال می‌توان تفاوت‌هایی را از برخی صفات که در مطالعات و نیز روایات بدست آمده است، برشمرد:

۱. وحی از خواص نبوت است ولی الهام از خواص ولایت است (قیصری، همان). از این رو با خاتمه یا فتن نبوت وحی پایان یافته، ولی چون ولایت ادامه دارد خواص آن و نیز الهام ادامه دارد. در روایت نیز آمده است که پیامبر می‌فرمود: «... خداوند ... به من وحی و به علی (ع) الهام داده است»

بنگرید: عن ابن عباس؛ سمعت رسول الله (ص) يقول، اعطاني خمساً و أعطى علياً خمساً... اعطاني الوحي و اعطاه الالهام... (مجلسی، همان: ج ۱۸، باب ۳، روایت ۷۷: ۳۷). ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که می‌فرمودند: خداوند به من پنج چیز و به علی (ع) پنج چیز عنایت کرد. به من وحی داد و به علی (ع) الهام.

۲. منبع وحی همواره برای پیامبر روشن است و حضرتش توجه کامل دارد که از ناحیه حق تعالی است، ولی منبع الهام کاملاً مشخص نیست. لذا اگر الهام گیرنده معصوم نباشد از منبع آن مطلع نمی‌باشد (ابن عربی، همان، ج ۳: ۲۳۸؛ صدرالمتألهین، ۱۳۵۴: ص ۶۰۸). از این روست که ملاک‌هایی لازم است تا منبع الهی بودن آن را تشخیص دهند.

۳. محتوای وحی احکام و معارفی می‌باشد که برای تکامل معنوی انسان و رشد همه جانبه او مؤثر است. از این رو پیامبر مأمور ابلاغ آن به انسان‌هاست، اما الهام امری شخصی است و صاحب آن در خود این ضرورت را احساس نمی‌کند که باید آن حقایق را به دیگران برساند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ص ۱۴۶).

۴. محتوای وحی برای مردم حجت است و باید آن را بپذیرند و به آن عمل نمایند، ولی الهام فقط برای دارنده آن یقین‌آور است.

۵. وحی خود مقیاس و معیار در سنجش دیگر معارف است، ولی محتوای الهام را باید با موازین ضوابط شرع سنجید.

۶. وحی در مورد تمام پیامبران از حجیت برخوردار است، ولی الهام دو گونه است: الهام معصوم و غیرمعصوم. الهام معصوم به دلیل عصمت اولیا الله برای دیگران حجیت دارد، از این‌رو الهاماتی که به غیر معصوم از انسان‌های عارف و الهی وارد می‌شود در قوه الهام اولیاء نمی‌ایستد.

۷. تفاوت وحی و الهام در این نیست که وحی توسط فرشته‌ای الهی نازل می‌شود و الهام بدون واسطه، زیرا الهام گاهی به واسطه فرشته افهام و القاء می‌گردد. تفاوت آن دو محتوایی است، محتوای وحی نبوت، شریعت الهی است، ولی محتوای الهام، یا علم به شریعت پیامبری است که «ولی» تابع آن است و یا حقایق دیگری است.

توضیح اینکه گروهی از عارفان اسلامی، از جمله ابوحامد غزالی، بر این باورند که وحی شریعت را فرشته وحی بر پیامبر نازل می‌کند، اما الهام بدون وساطت فرشته الهی در قلب اولیاء القاء می‌شود. ابن عربی این دیدگاه را نپذیرفته و بر این عقیده است که فارق میان وحی و الهام محتوای آن دو است، نه کیفیت حصول آنها برای پیامبران و اولیاء یعنی همان‌گونه که وحی نبوت توسط فرشته وحی بر پیامبران نازل می‌شود، الهام نیز می‌تواند توسط فرشته الهی بر قلب اولیاء وارد گردد. چنان‌که می‌تواند بدون واسطه فرشته باشد، اما آنچه فرشته بر قلب ولی می‌افکند تشریع الهی نیست، بلکه معرفت شریعتی است که وی پیرو آن است. گاهی نیز فرشته مطلبی را به اولیای خداوند الهام می‌کند که مربوط به امور غیر از معرفت شریعت است مانند بشارت نجات و رستگاری، چنان‌که قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰) بی‌گمان کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است سپس پایداری ورزند فرشتگان بر آنان نازل شوند (و گویند) که مترسید و اندوهگین مباشید و مرزده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده بودند.

بشارت در این آیه مربوط به هنگام مرگ است، ولی گاهی خداوند آن را به برخی از بندگان خود قبل از مرگشان الهام می‌کند. به اعتقاد محی‌الدین منشأ خطای غزالی و دیگران در این باره این بود که آنان از الهام‌هایی که توسط فرشتگان حاصل می‌شود بهره‌ای نداشته‌اند و بدین جهت این حکم را ویژگی کلی الهام بر شمرده‌اند. در حالی که اگر اولیای کامل‌تر از خود را ملاقات می‌کردند به خطای خود واقف می‌شدند و اذعان می‌کردند که الهام به اولیای الهی توسط فرشتگان انجام می‌گیرد (ابن عربی، همان: ج ۳: ۳۰۸، ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲ ش: ۲۷ - ۲۸).

اساساً همان‌طوری که بیان شد کسانی که مورد تحدیث و الهام واقع می‌شوند اختصاص به اهل بیت ندارد، بلکه اولیاء الهی نیز چنین تحدیثی و الهامی دارند؛ با این وصف آیا الهام و تحدیث اولیاء معتبر است؟ عبدالوهاب شعرانی در پاسخ به این پرسش که آیا فرشته، امر و نهی شرعی را به اولیای الهی الهام می‌کند گفته است این مطلب، همان‌گونه که شیخ (ابن عربی) در باب ۳۱۰ فتوحات بیان کرده، محال است. هرگز فرشته الهی امر و نهی شرعی را به غیر پیامبران الهام نمی‌کند. آنچه اولیاء از آن برخوردارند «وحي مبشرات» است و آن رؤیای صالحه است که غالباً (نه همیشه) حق است، زیرا معصوم نیستند (شعرانی، ۱۳۷۸: ج ۲: ۲۵، ربانی گلپایگانی، همان: ص ۴۰).

با توجه به بیان عبدالوهاب شعرانی اولیاء الهی دو گونه‌اند:

۱. غیرمعصوم که رؤیاهای آنان غالباً حق است و علت حق نبودن همیشگی، عدم عصمت است. البته، همین مقدار دریافت بی‌ارتباط با محدثین اصل و استمداد از ارواح آنها (پیامبر و امام معصوم) نمی‌باشد، ولی از آنجا که معصوم نیستند دریافت‌ها حجیت عمل ندارد بخلاف دریافت‌های معصومین که به جهت عصمت آنها شایسته توجه و عمل می‌باشد.

۲. آنچه معصوم دریافت می‌دارد، همیشه حق است زیرا عصمت، او را از لغزش در دریافت محفوظ می‌دارد.

از اینجاست که اگر کسی بگوید تجارب اولیاء الهی باعث بسط تجربه نبوی می‌شود، «تجربه هر یک از عارفان که در ظل پیامبر راه می‌برند بر خوان آن خوان سالار طریقت می‌نشیند برغنای تجربه‌های دینی ما می‌افزاید تجربه باطنی و عارفانه

مولوی، غزالی، شبستری، سید حیدر آملی و عارفان دیگر هر یک در جای خود چیزی برای گفتن و نمودن و افزودن تجارب پیشین دارند. اگر حسبنا کتاب الله درست نیست حسبنا معراج النبی و تجربه النبی هم درست نیست» (سروش، ۱۳۸۵: ص ۲۵).

باید گفت که تجارب اولیاء معصوم (امامان و اهل بیت) می‌تواند به بسط شریعت از جهت تفسیر دقیق و ترجمه و تبیین حقایق دین کمک کند، نه اصل حلال و حرام که توسط نبی آورده شده است و اساساً تشریع احکام جدید در دین کامل تحصیل حاصل است، خصوصاً اینکه طبق بعضی از روایات آنچه به امام در حوزه معارف می‌رسد قبلاً از مسیر امام قبلی و نهایتاً پیامبر عبور نموده است (همان طور که خواهد آمد). در مورد اولیای الهی غیر معصوم دریافت‌هایشان باعث بسط کمتی شریعت می‌شود، ولی بسط کیفی و عمقی آن گفتاری بی‌مایه است. فقط شاید نوعی بسط برای اولیاء معصوم قایل شویم که اولیای معصوم حقایقی را در حوزه تفسیر و تبیین بیان می‌کنند که شرایط بیان آن فراهم شده است که امامان با آن علم خاص الهی که کسبی نیز نمی‌باشد (و توسط پیامبر به امام بعدی و همین‌طور امامان دیگر می‌رسد) می‌توانند آن حقایق را در جای خود بیان دارند و منظور از بسط کیفی چنین بسطی است که اگر به حقیقت مسئله نگاه کنیم اساساً بسط حقیقی به معنای دقیق کلمه نمی‌باشد.

از این رو حدیث شریف "حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه" بر معنای حقیقی خود باقی است و بسطی حقیقی در آن تحقق نمی‌یابد. و در این صورت است که این جمله معنای درستی می‌یابد:

«با این همه، پیامبر اسلام (ص) خاتم است، یعنی کشف تام او به خصوص مأموریت او، برای هیچ کس دیگر تجربه نخواهد شد» (سروش، همان: ۱۰) والا با فرضی که ایشان (سروش) ذکر کرده است و برای تجارب عارفانه بابی گشوده که بر تجارب نبی (ص) دائماً اضافه می‌کند، چرا مأموریت عارفان در ایجاد دین جدید تحقق نیابد؟ و روزی نرسد که تجارب عارفان به حدی فزونی یابد که دیگر جلوه‌ای از دین نبوی باقی نماند؟ ولی فرضی که ما توضیح دادیم آنچه از دریافت اولیاء الهی معصوم تحقق می‌یابد وابستگی تام با کشف تام محمدی دارد و از آن آبشخور آب می‌خورد و از آن نفحه روح می‌گیرد. لذا درست است که حسبنا کتاب الله درست نیست، ولی نه

از این جهت که دریافت‌های غیر معصوم بر غنای دین و کیفیت و عمق دین می‌افزاید، بلکه از این حیث درست نیست که بدون وجود دریافت‌ها و علوم معصوم تفسیر و تبیین و توجیه دین دچار خدشه‌های جبران‌ناپذیر می‌شود، همان‌گونه که این معنا در بخشی از جهان اسلام تحقق یافت و انحراف دینی در گروه‌های در تفسیر قرآن تحقق یافت. لذا عنصر عصمت اولیاء علت تامه تحقق الهامی است که در تفسیر و تبیین حقایق دینی حجت است و الهام‌های غیرمعصوم حجیت لازم در این خصوص را ندارد.

کیفیت الهام (علوم) اولیاء در روایات

حال روایات بسیاری را بیان می‌کنیم که کیفیت الهام (علوم) به اولیاء و امامان معصوم را توضیح می‌دهد:

۱. **علی بن یقطین عن ابیه قال:** سألت اباالحسن (ع) عن شئ عن امر العالم فقال: نکت فی القلب و نقر فی الاسماع وقد یکونان معاً. [مسند الامام کاظم (ع)، عزیزالله عطاردی، بی تا: ص ۳۲۵] علی بن یقطین ثقه جلیل القدر (الخلاصه للحلی ص ۹۲ رک نرم/افزاردریه/النور قسمت اسناد)

علی بن یقطین از پدرش نقل کرده است که به حضرت موسی بن جعفر عرض کرد: «علم عالم شما از کجا حاصل می‌شود؟» حضرت در جواب فرمودند: «به وسیله القاء در قلب یا القای در گوش است و گاهی هر دو با هم». و مانند این روایت از حارث بن مغیره از امام صادق (ع) است [مجلسی، ج ۲۶: ۵۷ و ۵۸ حارث بن المغیره النصری فی رجال النجاشی ثقه ثقه (الجواهری ۱۴۲۴ق: ۱۲۴، نیز درایه/النور همان)]

۲. **عیسی بن حمزه الثقفی قال:** قلت لابی عبدالله (ع): انا نسألك احياناً فتسرع فی الجواب و احياناً تطرق ثم نجینا قال: نعم، انه ینکت فی اذننا و قلوبنا فاذا نکت نطقنا و اذا امسک عنا امسکنا. [مجلسی، ج ۲۶: ۵۷] عیسی بن حمزه الثقفی له کتاب یرویه جماعه (النجاشی باب ع: ۲۹۴؛ من اصحاب الباقر والصادق (الجواهری همان: ص ۴۴۶)] عیسی می‌گوید: «خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم: «گاهی از شما چیزی سؤال می‌کنیم فوراً جواب می‌دهید، و گاهی بعد از تأمل و مکث پجواب می‌دهید، علت

چیست؟» فرمود: «بله، مطالب علمی در گوش و قلب ما القاء می‌شود، وقتی فوراً القاء شد ما هم فوراً جواب می‌دهیم و چنانچه القاء به تأخیر افتاد ما هم از جواب دادن خودداری می‌کنیم.»

۳. یحیی المدائنی عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له: اخبر فی عن الامام اذا سأل کیف یجیب؟ فقال: الهام و سماع و رتّما کانا جمیعاً (مجلسی همان، ج ۲۶: ۵۸). یحیی می‌گوید: «به امام صادق عرض کردم: «وقتی چیزی را از امام سؤال کنند چگونه پاسخ می‌دهد؟» فرمود: «گاهی از طریق الهام دریافت می‌کند و گاهی از طریق گوش استماع می‌نماید و گاهی هر دو».

۴. حارث بن المغیره قال قلت لابی عبدالله: علم عالمکم جمله یقذف فی قلبه او ینکت فی اذنه قال وحی کوحی موسی (همان، ج ۲۶: ۵۸). حارث بن مغیره می‌گوید: به حضرت صادق عرض کردم: «علم عالم شما در قلبش القاء می‌شود یا در گوشش؟» فرمود: «وحی است اما مانند وحی بر مادر موسی»

همان‌طوری که ملاحظه شد در تمام احادیث قبل سخن از القاء در قلب یا القاء در گوش یا استماع از طریق گوش که ظاهرش اینست که صدایی در گوش امام بیان می‌شد که شاید این هم عبارت دیگری از القاء باشد یا هر دو، یعنی القاء در گوش و قلب به نحوی که هم قلب آگاه می‌شد و هم گوش چیزهایی را می‌شنید. ولی در روایت بالا سخن از وحی است ولی امام فوراً آن را مقید به شبیه بودن این وحی با آنچه به مادر موسی الهام شده است می‌نماید. و با این قید می‌خواهد وحی را از معنای اصطلاحی آن منصرف نماید.

۵. ابوبصیر قال قلت لابی عبدالله (ع) جعلت فداک ای شی هو العلم عندکم؟ قال: ما یحدث باللیل و النهار الامر بعد الامر و الشئ بعد الشئ الی یوم القیامه (همان، ج ۲۶: ۶۰).

ابوبصیر می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم، علم شما چگونه است؟ فرمود: «چیزی است که شب و روز، پیرو حوادث مختلف تا روز قیامت بر ما به وجود می‌آید.»

در این روایت به شکل کلی می‌فرماید این علوم در جریانات مختلف به سوی ما می‌آید و این قضیه در میان عالم از این خاندان تا روز قیامت ادامه دارد.

۶. حارث بن المغیره عن ابی عبدالله (ع) قال ان الارض لاتترك بغير عالم، قلت: الذی یعلم عالمکم ماهو؟ قال: وراثه من رسول الله (ص) و من علی بن ابی طالب (ع) علم یستغنی عن الناس و لایستغنی الناس عنه، قلت: و حکمه یقذف فی صوره اوینکت فی اذنه؟ قال: ذاک و ذاک (همان، ج ۲۶: ۶۲).

حارث می‌گوید: «از حضرت صادق شنیدم که فرمود: زمین بدون وجود عالم رها نمی‌شود. «عرض کردم: «علم عالم شما چگونه است؟» فرمود: به صورت وراثت از رسول خدا و علی بن ابی‌طالب. امام به وسیله آن علم از علم مردم بی‌نیاز می‌شود، ولی مردم از علم امام بی‌نیاز نیستند. «پس من عرض کردم: «و حکمتی که در قلب او القاء می‌شود یا در گوشش گفته می‌شود؟» فرمود: «این و آن، نیز».

این حدیث علاوه بر اینکه وجود امامان را برای همیشه حیات بشر بیان می‌دارد، نحوه تحقق علم در اهل‌بیت را نیز روشن می‌سازد که از طریق وراثت است به این نحو که حضرت امیر (ع) از پیامبر اکرم (ص) این علم را به ارث برده و امامان دیگر هر یک از امام قبل خود، و نیز نحوه دریافت الهام امام در هر عصر (که با الهام قلبی یا استماع در گوش و یا هر دو در آن واحد) بیان شده است.

نکات

۱. با توجه به روایات پیشین ظاهراً آنچه مورد وراثت واقع می‌شود همین جنبه الهام‌پذیری امامان است، یعنی وجود استعداد لازم جهت دریافت حقایق رحمانی است، نه این که بالفعل امامان تمام امور را بدانند، بلکه با توجه به روایت قبل در بعضی از موارد زود مورد الهام قرار می‌گیرد و بعضی از موارد با تأخیر و این بستگی به منبع الهام بخش دارد. روایات دیگری این معنا را تأیید می‌کند که بیان خواهد شد.

۲. اساساً علوم آنها علوم کسبی نمی‌باشد و موهبتی الهی است.

۳. از «بی‌نیازی امام از علوم دیگران و نیازمندی دیگران به علوم اهل‌بیت» این نکته استفاده می‌شود که هر امامی به تنهایی می‌تواند زندگی خود را بدون نیاز از علوم

دیگران اداره نماید و قوانین علوم در نزد آنها می‌تواند باشد. البته احتمال دیگری را می‌توان در خصوص این جمله امام در نظر گرفت که فرمود: «امام به وسیله آن علم از علم مردم بی‌نیاز می‌شود، ولی مردم از علم امام بی‌نیاز نیستند». اینکه امام به علومی که در عرصه امور معنوی است، از مردم بی‌نیاز است، ولی با توجه به اینکه روایاتی دیگر داریم که از بعضی از اهل‌بیت از حقایق این جهانی می‌پرسند و آنها پاسخ دقیق می‌دهند، به نظر می‌رسد همان ظاهر روایت ملاک (معنا) باشد. این معنا منافاتی با دلایل قرآنی، عقلی و عرفانی ندارد، بلکه هماهنگ است.

۷. **مفضل قال لی ابو عبدالله (ع)، ذات یوم: یا اباعبدالله قلت لبیک جعلت فداک، قال انّ لنا فی کل لیلہ جمعہ سروراً، فقلت زادک الله و ما ذاک؟ قال انه اذا کان لیلہ الجمعہ وافی رسول الله (ص) العرش و وافی الائمہ معہ و وافینا معہم فلا تردّ ارواحنا الی ابداننا الا بعلم مستفاد ولولا ذالک لنفد ما عندنا (همان، ج ۲۶: ۶۲).**

مفضل می‌گوید: «روزی امام صادق به من فرمود: «ای اباعبدالله» عرض کردم: «بله فدایت شوم» فرمود: «هر شب جمعہ برای ما سروری است.» عرض کردم: «سرور شما زیادہ باشد، چه سروری؟» فرمود: «در هر شب جمعہ، رسول خدا به عرش خدا بالا می‌رود، امامان نیز با او هستند. من هم با آنها هستم پس ارواح ما به اجسادمان باز نمی‌گردد مگر با علومی که استفاده کرده‌اند، و اگر چنین نبود علم ما به اتمام می‌رسید». حدیث دیگری با همین محتوا نیز در بحار آمده است (همان، ج ۲۶: ۹۰).

از این روایت نکات ذیل استفاده می‌شود:

۱. امامان دارای سفر معنوی به عرش می‌باشند (که در روایات دیگر در اصول کافی مقام علم الاهی به طور کلی یا علمی که به پیامبران و امامان می‌دهد بکار می‌رود (کلینی، بی‌تا: ج ۱، کتاب التوحید باب العرش و الکرسی، ۱۷۷، حدیث یک و دو): ... فقال ابوالحسن (ع) العرش لیس هو الله و العرش اسم و علم و قدره و عرش فیه کل شیء ... (عرش که خدا نیست عرش نام علم و قدرتست و عرشی است که همه چیز در او است ... حاملان عرش حاملان علم خدایند ... (همان، ج ۲).

۲. این حقایق به شکل جمعی در زمان خاص (شب جمعہ) بر آنها وارد می‌شود.

۳. رسول خدا به عنوان محور به عرش و مقام علم الهی متصل می شود و بقیه اهل بیت همراه او، و این مسأله حقیقتی است که در احادیث دیگر روشن تر بیان می شود که اساساً علم ائمه از طریق رسول خداست.

۴. علوم هر شب جمعه با علوم سابق آن فرق دارد و اساساً حقایق جدیدتری به آنها نمایان می گردد.

۵. علوم اهل بیت محدود است و دائماً آنها از ناحیه علم الهی مدد می شوند.

۶. در این روایت و روایت های گذشته اسم وحی را برای این نوع دریافت بکار نبرده اند و در یک مورد هم بیان شده فوراً امام (ع) آن را به وحی مادر موسی تعبیر می کند تا با وحی اصطلاحی جدا گردد.

از روایات مذکور و نمونه های فراوان دیگر از این روایات مجموعاً استفاده می شود که:

امامان معصوم اهل بیت دارای نوعی علم بوده اند که از سنخ مفاهیم و از طریق حواس ظاهر نبوده است (حصولی نبوده) بلکه نوعی تجربه و احساس درونی بوده که از خارج در قلبشان القاء می شد یا بیخ گوش باطنشان گفته می شده است و با گوش باطن صدایی را می شنیدند. و این عین چیزی است که در بیان حقیقت وحی گفته شده است، لیکن خود آنها از اطلاق وحی ابا داشتند، بلکه الهام یا قذف در قلوب یا نکت در آذن (گوش) نامیده شده است و اگر هم گاهی وحی نامیده شده، وحی همانند وحی مادر موسی معرفی شده است. زیرا در عرف مسلمین وحی اختصاص به پیامبران دارد، و با عقیده به ختم نبوت به وسیله پیامبر اسلام (ص) دوران وحی اصطلاحی (وحی تشریع) به پایان رسیده است.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه به این مطالب تصریح کرده است: قال (ع): بای انت و امی یا رسول الله (ص) لقد انقطع بموتک مالم ینقطع بموت غیرک من النبوه و الانباء و الاخبار السماء (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰).

«پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع نشد یعنی نبوت و خبر دادن از آسمان».

و در جای دیگر فرمود: و قال: ارسله علی حین فتره من الرسل و تنازع من الانس ... و ختم به الوحی ... (نهج البلاغه، خطبه ۳۲).

«خداوند پیامبرش را در زمان فترتی از رسولان و تنازع مردم فرستاد. به وسیله او دوران رسالت پایان پذیرفت و وحی الاهی ختم شد».

از مجموع روایات این نکته مهم استفاده می‌شود که ظاهراً علم امام از جهت ماهیت، با وحی بر پیامبر تفاوتی ندارد لیکن سزاوار نیست وحی نامیده شود، زیرا ادب اسلامی ائمه (ع) از چنین اطلاقی جلوگیری کرده است، خصوصاً روایات اخیر که بیان می‌دارد که مطالب ابتدا به رسول بیان می‌شد و سپس از آن طریق به اهل بیت می‌رسید، لذا محتوای حقایق القایی تفاوتی نداشتند.

تفاوت القاء‌های علمی امام (الهام) با وحی از دیدگاه روایات

القاء‌های علمی امام با وحی پیامبر از دیدگاه روایات دو تفاوت مهم دارد:

۱. وحی بر پیامبر شامل احکام و قوانین و بیان تکالیف حلال و حرام بوده و مأموریت ابلاغی را به همراه داشته است، برخلاف علم امام که در موضوع تکالیف و احکام حرام و حلال نبوده است و احکام شریعت در قلب امام القاء نمی‌شده، بلکه در این جهت مبین و مروج احکام نازل شده بر پیامبر بوده‌اند. چنان‌که در بعضی احادیث بدین نکته اشاره شده است:

۱. سلیمان الدیلمی عن ابیه قال سألت اباعبدالله فقلت: جعلت فداک، سمعتک و انت تقول غیر مره لولا نزاد لانفدنا؟ قال: اما الحلال و الحرام فقد و الله انزله الله علی نبیه بکماله و ما یزاد الامام فی حلال و حرام. . . [(سلیمان الدیلمی من اصحاب الصادق (ع) روی فی تفسیر القمی من الغلاه؛ نرم افزار همان) البته حدیث مطابق با اصول است]

سلیمان می‌گوید: به حضرت صادق عرض کردم: فدایت شوم، از شما شنیدم که کراراً می‌فرمودید: اگر به علم ما اضافه نمی‌شد به اتمام می‌رسید؟ فرمود: «اما حلال و حرام شریعت به خدا سوگند همه‌اش به طور کامل بر رسول خدا نازل شده و در این باره چیزی بر علم امام اضافه نمی‌شود. « عرض کردم: «علومی که بر شما افزوده می‌شود چیست؟» فرمود: «از چیزهای دیگر غیر از حلال و حرام. « عرض کردم: «آیا چیزی بر شما نازل می‌شود که پیامبر نمی‌داند؟» فرمود: «نه، علمی که قرار است بر ما نازل شود قبلاً فرشته آن را بر رسول خدا نازل می‌کند و می‌گوید: «ای محمد! خدا چنین فرموده است. رسول خدا به فرشته می‌گوید: نزد علی هم ببر، نزد علی می‌رود می‌گوید: نزد حسن هم ببر، حسن می‌گوید: نزد حسین ببر، و به همین طریق سیر می‌کند تا به ما

نازل می‌شود. «عرض کردم: «پس چیزی بر شما نازل می‌شود که رسول خدا نمی‌دانسته است؟» فرمود: «وای بر تو آیا جایز است که امام چیزی را بداند که رسول خدا و امام سابق از آن بی‌اطلاع بوده است.»

نکته مهم اینکه براساس این قاعده‌ای که روایت مذکور آمده است، به دست می‌آید که معارف و کمالاتی که به وسیله وحی بر قلب امام زنده هر عصر القاء می‌شود و نیز بر قلب اولیاء الله دیگر غیرمعصوم القاء می‌شود (در صورت القاء رحمانی بودن آن) از طریق نزول بر مقام نبوت و ولایت انجام می‌پذیرد، در نتیجه چنین ولی و عارفی به هیچ وجه ادعای نبوت یا امامت و نیز ادعای تجاربی فربه‌تر از پیامبر و حتی امام معصوم نخواهد داشت.

به نظر می‌رسد با تأویل احادیث محدث که محدث را کسی می‌داند که صدای فرشته را می‌شنود، ولی او را نمی‌بیند ولی رسول او را نیز می‌بیند، (کلینی، همان: ج ۱، باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث، ح ۱ و...) می‌توان دریافت که این روایت تماماً در پی ایجاد فرقی اساسی بین وحی تشریع و وحی غیرتشریع بوده‌اند و شاید امامان می‌خواستند به این طریق فرق را تا حدی حسی نمایند و الا اصل حقیقت و حیانی و حقایق ترجمانی و تفسیری یکی می‌باشند. هر چند تمام آن حقایق از مسیر نبوی بر اوصیا و اولیاء وارد می‌شود.

۲. تفاوت دوم وحی و الهام این است که گیرنده وحی، یعنی پیامبر علاوه بر دریافت وحی در همان هنگام به منبع وحی یعنی خدای متعال نیز توجه دارد. توجه دارد که القائات و مشاهدات قلبی او از جانب خدای متعال است و به همین جهت از اطمینان و آرامش ویژه‌ای برخوردار است، برخلاف الهام که در غیرمعصوم این چنین نیست و باید معیارهایی برای فهم دریافت الهام رحمانی و غیر آن داشته باشند، همان‌گونه که در اولیای غیرمعصوم این معیارها توسط عرفا بیان شده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. الهام از ماده لهم به معنای بلعیدن است و نیز به معنای انداختن مطلبی در نفس آمده است این واژه در قرآن فقط یک بار (شمس: ۸) آمده است.

۲. در تعریف آن گفته شده که الهام القاء چیزی در قلب و مخصوص به چیزی است که از جانب خدا و از ملاء اعلی باشد (مفردات) و نیز، الهام تفهیم به خصوص است از جانب خدا با ملک که مأمور است (قاموس).

۳. از احادیث اسناد می‌شود که ائمه معصومین (ع) از نوعی علم برخوردار بوده‌اند. این قبیل علوم شبیه وحی بوده است که شاید همان الهام یا تحدیث نام بردار باشد.

۴. الهام در اصطلاح عرفانی نوعی اخبار و افاضه الهی برای انسان است که او را به انجام عمل فرامی‌خواند. خواجه عبدالله انصاری عارف نامدار می‌گوید فراست دارای مراتبی است. الهام مرتبه عالی فراست است و تعبیر «علم من الكتاب» (نمل: ۴۵) به مقام الهام مربوط می‌شود. الهام از آن محدثین است و محدثین اهل مکاشفه‌اند.

۵. او و نیز ملا عبدالرزاق کاشانی در پی یکسان‌سازی وحی و الهام‌اند، از این رو سه گام در الهام و وحی ذکر می‌کند.

۶. در نظر این عارف نامدار (خواجه عبدالله انصاری)، ۱. گاهی حق امری را در قلب عبدی القاء می‌کند؛ ۲. گاهی حقیقت والایی را در قالب الفاظ و تعبیر خاص برای بنده بازگو می‌کند [که قهراً شنیدنی و مسموع هستند] که به تعبیر او این زبان تمثیل است؛ ۳. گاه با زبان ازل که همان ارتباط مستقیم است تجلی می‌کند و شخص حقیقت را آن گونه که هست می‌یابد که این الهام جلاء خالص است که با هیچ صورت و همی همراه نیست و آن را الهام معنوی می‌نامند. مورد اول در قالب الهام می‌گنجد و مورد سوم هر چند در اصل معنای الهام شریک هستند که به هر حال القایی پیش آمده است، ولی اصطلاحاً به آن وحی اطلاق می‌شود. آیه شریفه ۵۱ از سوره شوری به همین تعبیر (وحی) آن را نام برده است.

۷. بنابراین تقسیم اگر الهام و وحی مشترک و از اقسام مکاشفه است و مکاشفه هم مخصوص انبیاء و اولیاء نمی‌باشد بلکه عرفا نیز از آن برخوردارند، پس قوه وحی نبوت به مرتبه کشف عرفانی تنزل می‌یابد.

۸. ابن عربی قوه وحی و نبوت را در مرتبه بالاتر از هر حس و ابزار شناخت بشری می‌داند. از این رو هر چند در الهام و وحی کشفی وجود دارد ولی اصطلاحاً الهام در رتبه وحی نبوت که حاوی تشریع الهی است، نمی‌نشیند.

۹. تفاوت ماهوی وحی و الهام اولیاء مشخص نمی‌باشد، چون ما نه حقیقت وحی را و نه حقیقت الهام را نمی‌توانیم درک کنیم. در نتیجه نمی‌توانیم از مقایسه آنها دریابیم که آیا یک حقیقت‌اند یا نه؟

۱۰. از برخی ویژگی‌ها و صفات، تفاوت‌هایی بدست آمد، از جمله اینکه:

الف. وحی از خواص نبوت، و الهام از خواص ولایت است، چون ولایت ادامه دارد خواص آن و نیز الهام ادامه دارد.

ب. روش بودن منبع وحی برای پیامبر ولی اگر الهام گیرنده معصوم نباشد از منبع آن مطلع نمی‌باشد. از این رو برای تشخیص ملاک‌هایی را بیان داشتند.

ج. محتوای وحی احکام و معارف است که برای تکامل معنوی و رشد همه جانبه او نازل می‌شود. از این رو پیامبر مأمور ابلاغ است، ولی صاحب الهام ضرورت ابلاغ را در خود احساس نمی‌کند.

د. محتوای وحی برای مردم حجت است، ولی الهام غیر معصوم ممکن است برای دارنده آن یقین آور و حجت باشد.

هـ. وحی خود، مقیاس سنجش دیگر معارف است، اما برای الهام نیازمند وسیله می‌باشیم.

و. وحی در مورد تمام پیامبران از حجیت برخوردار است ولی الهام غیر معصوم حجت نیست از این رو الهام‌های عرفا در قوه الهام اولیاء نمی‌ایستد.

ز. تفاوت وحی و الهام در افهام آنها از ناحیه فرشته و غیر آن نمی‌باشد، بلکه تفاوت محتوایی است. محتوای وحی شریعت الهی ولی محتوای الهام یا علم به شریعت پیامبری است که «وحی» تابع آن است یا حقایق دیگری است.

۱۱. علت حق نبودن رؤیاهای غیر، عدم عصمت آنهاست به این الهام‌ها و رؤیاهای غیر معصوم وحی مبشرات می‌گویند و آن رؤیای صالحه‌ای است که غالباً (نه همیشه) حق است زیرا معصوم نیستند.

۱۲. تجارب اولیاء الهی معصوم می‌تواند به بسط شریعت از جهت تفسیر دقیق و ترجمه و تبیین حقایق دینی (نه اصل تشریع حلال و حرام) کمک کند، زیرا تشریع احکام در حوزه اراده الهی است و در دین کامل (اسلام) تحصیل حاصل است و آنچه از امامان معصوم بیان می‌شود یا تفسیر و تبیین و یا طبق روایات معارفی است که از امام قبلی... اخذ نموده‌اند و این نحوه بسط اساساً بسط کیفی نمی‌باشد، بلکه اخذ از منابع علوم قبلی است.

۱۳. در مورد اولیای غیرمعصوم الهام‌شان باعث بسط کمی شریعت می‌شود ولی بسط کیفی و عمقی آن گفتاری بی‌مایه است که حتی عارفان بزرگ آن را بر نمی‌تابند و قایل شدن به آن مسلماً نقض ضروری دین (خاتمیت) است.

۱۴. روایات در مورد کیفیت علوم اولیاء و امامان معصوم در هیچ جا لفظ وحی بکار برده نشده و در صورت و بیان لفظ «وحی» در این مورد آن را تفسیر به وحی‌ای کرده‌اند که در مورد ما در موسی در قرآن ذکر شده است و با این قید آن را از معنای اصطلاحی وحی منصرف کرده‌اند.

۱۵. در روایات در مورد کیفیت علوم اولیاء و امامان معصوم آن را به القای در قلب یا القای در گوش یا هر دو و یا وراثت از رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) ذکر کرده‌اند و این الهام امامان برای همیشه تاریخ بشر باقی است.

۱۶. از روایات بدست می‌آید آنچه مورد وراثت واقع می‌شود، همان جنبه الهام‌پذیری امامان است یعنی وجود استعداد لازم جهت دریافت‌های رحمانی، نه اینکه بالفعل تمام امور را بدانند. از این رو گاهی زود مورد الهام واقع می‌شوند گاهی با تأخیر و این بستگی به منبع الهام بخش دارد.

۱۷. از روایات بدست می‌آید علوم امامان علوم موهبتی است و در حال افزایش است و طبق بعضی روایات امامان سفر معنوی به عرش (مقام علم الهی یا علمی که به پیامبر و ائمه می‌دهد) دارند و در شب جمعه بر علوم آنها توسط پیامبر اضافه می‌گردد.

۱۸. از مجموع روایات بدست می‌آید که علوم امامان معصوم از جهت ماهیت با وحی تفاوتی ندارد، ولی سزاوار نیست وحی نامیده شود، زیرا ادب اسلامی از چنین اطلاقی جلوگیری می‌کند و شاید دلیل عمده همان باشد که علم آنها به واسطه پیامبر است و مستقل نیست، ولی علم پیامبر تشریع احکامی است که از خداوند یا فرشته وحی اخذ

می‌کند و مأمور به ابلاغ آنهاست و پیامبر در عین حال به منبع وحی‌اش (خداوند تبارک تعالی) توجه دارد.

۱۹. اگر علوم امامان در رتبه علوم پیامبر نمی‌ایستد، زیرا از آن منبع تغذیه می‌شود. بنابراین علوم اولیاء (عرفا) نیز از منبع علم امامان و پیامبر تغذیه می‌شود. لذا در رتبه علوم اولیاء معصوم و پیامبر نمی‌ایستد، از این‌رو هیچ عارف کاملی تجارب فربه‌تر از نبی و امام ندارد و بالطبع ادعای این عناوین مقدس را نیز نخواهد داشت. . .

پی‌نوشت‌ها

۱. چون محور بحث در مورد الهام است، از این رو در مورد وحی به تعریف پیش گفته در مقدمه اکتفا می‌شود.

۲. فاذا احببته كنت سمعه الذی به یسمع و بصره الذی به یبصر ...

منابع و مأخذ

قرآن‌الکریم.

نهج‌البلاغه.

ابن منظور. (۱۴۰۸). *لسان‌العرب*. داراحیاء التراث العربی. بیروت: بی‌نا.
الکلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. (بی‌تا). *اصول کافی*. با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیة.

انصاری، خواجه عبدالله. (۱۲۹۵). *منازل‌السائرین*. تهران: کتابخانه علمیه حامدی.
راغب اصفهانی. (۱۴۱۲). *مفردات‌الفاظ‌القرآن*. بیروت: دارالاسلامیه.
الجرجانی، سید شریف. (۱۳۷۰). *کتاب‌التعریفات*. چاپ چهارم. تهران: ناصر خسرو.
قریشی، سید علی‌اکبر. (۱۳۶۱). *قاموس‌القرآن*، چاپ سوم، بی‌جا: دارالکتب الاسلامیه.

قمی، شیخ عباس. (بی‌تا). *سفینه‌البحار و مدینه‌الحکم و الآثار*. مؤسسه انتشارات فراهانی.

قونوی، صدرالدین محمد بن اسحق. (۱۳۷۴). *مفتاح الغیب*. مقدمه الخواجوی. تهران: مولی.

صدرا ی شیرازی، محمد. (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. با مقدمه و تصحیح: آشتیانی، سید جلال‌الدین و پیشگفتار سید حسین نصر. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۵). *بسط تجربه نبوی*. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

عطاردی، عزیز الله. (بی‌تا). *مسند الامام الکاظم (ع)*. ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۸۲). *نقد نظریه بسط تجربه نبوی*. انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

فیض کاشانی، محسن. (بی‌تا). *علم الیقین فی اصول الدین*. بی‌نا. الجواهری، محمد. (۱۴۲۴). *المفید من معجم رجال الحديث*. قم: منشورات مکتبه المحلاتی.

قیصری، محمد داوود. (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*. به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی. بی‌جا: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. عبدالباقی، محمد فؤاد. (۱۳۱۴). *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*. قم: انتشارات بیدار.

فیض کاشانی، محسن. (۱۴۰۰). *علم الیقین فی اصول الدین*. قم: انتشارات بیدار.

سعیدی روشن، محمدباقر. (۱۳۷۵). *تحلیل وحی*. مؤسسه فرهنگی اندیشه. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. بیروت، الوفاء. ابن عربی، محی‌الدین. (بی‌تا). *الفتوحات المکیه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۶۷). *راه و راهنما شناسی*. قم: انتشارات موسسه امام خمینی.

شعرانی، عبدالوهاب. (۱۳۷۸). *الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر*. شرکه مکتبه و مطبعه البانی.